

"مرتد" کشان باز دست به کار شده اند

محمدرضا شالکونی

در این آخرین ماه‌های قرن بیستم، ایرانیان شاهد صحنه‌های سوررئالیستی به راستی غریبی هستند. هفته‌هاست که سنگوبان دستگاه ولایت علنا سینه سپر کرده‌اند و ضرورت کشتن مخالفان "اسلام" را تبلیغ می‌کنند و نه تنها دولت، بلکه تک تک مسلمانان را به انجام چنین وظیفه‌ای فرا می‌خوانند. کار به آن جا کشیده است که روزنامه‌ای که جرأت کرده با این تبلیغات مخالفت کند، تعطیل می‌شود و گردانندگان آن که خود مسلمان‌اند و سال‌ها در رگاب همین دستگاه شمیر زده‌اند، به اتهام ارتداد تحت تعقیب قرار می‌گیرند. بلایی که بر سر روزنامه "نشاط" فرود آمده نشان می‌دهد که در جمهوری اسلامی، کسی حتی اگر خدا و پیغمبر را هم قبول داشته باشد، به محض ابراز تردید در درستی یا کارایی امروزی یکی از قوانین شریعت، مرتد تلقی می‌شود و به قول خامنه‌ای "حکم مرتد هم که در اسلام معلوم است" و به این ترتیب، اکثر مسلمانان امروزی را باید "مرتد" و "واجب القتل" به حساب آورد. زیرا غالب مسلمانان امروزی نمی‌توانند همه قوانین شریعت و همه گفته‌های قرآن را بدون هر نوع تردیدی بپذیرند. کافی است همین آیه قصاص را که روزنامه "نشاط" به اتهام تردید در کارایی امروزی آن تعطیل شده است، در نظر بگیرید: ای مؤمنان، دوباره کشته‌گان، بر شما قصاص مقرر شده است؛ آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، زن در برابر زن ... (آیه ۱۷۸ سوره ۲). همان طور که می‌بینید، در این جا صحبت فقط بر سر ضرورت اعدام قاتل نیست، بلکه بر نابرابری ارزش زن و مرد و آزاد و برده نیز تأکید می‌شود. آیا اکنون اکثر مسلمانان ایران حاضرند بر مبنای این آیه زندگی‌شان را سازمان بدهند؟ آیا امروزه انسان شرافتمندی را می‌توانید پیدا کنید که مخالف بردگی نباشد؟ آیا می‌شود باور کرد که لاف‌زن، یعنی نیمی از جمعیت هفتاد میلیونی ایران، بپذیرند که جان زن بی‌ارزش‌تر از جان مرد است؟ چندی پیش، یکی از نویسندگان روزنامه "صبح امروز" به اتهام درج نامه معلم نگون‌بخشی که در باره یکی از فقه‌های قرآن ابراز تردید کرده بود، زندانی شد. اما می‌دانیم که اکثریت مردم ایران امروزی نمی‌توانند قرآن را بخوانند و از ابراز چنین تردیدهایی خودداری می‌کنند. مثلاً کدام انسان امروزی می‌تواند بپذیرد که خورشید هر روز از مشرق برمی‌آید و در مغرب، در چشمه‌ای گل‌آلود فرو می‌رود (آیه‌های ۸۶ تا ۹۰ سوره ۱۸)؟ یا امروز می‌شود بپذیرفت که وظیفه ستارگان - که زینت آسمان پائین‌تر توصیف می‌شوند - وادان شیطان‌هایی است که می‌کوشند برای استراق سمع به آسمان بالاتر بروند (آیه‌های ۶ تا ۱۰ سوره ۱۳۲) طبیعی است که این نوع مطالب مختص قرآن نیست و متون مقدس سایر ادیان نیز پر از چنین چیزهایی است. در دنیای امروز آدم‌ها می‌توانند مسلمان، مسیحی، یا لامذهب باشند، اما معمولاً نمی‌توانند همه آن چه را که در متون مقدس قدیمی آمده است، بپذیرند. سران جمهوری اسلامی نیز این را می‌دانند، وگرنه می‌بایست تدریس بسیاری از بدیهیات

بقیه در صفحه ۲

ولی امر مسلمین در "نشاط" را تخته کرد!

حسن آبکناری

"آیا خشونت دولتی مجاز است؟" عنوان مقاله‌ای بود که روزنامه "نشاط" با انتشار آن، ضمن پیشنهاد لغو مجازات اعدام و قصاص و عدم مفایرت آن با اسلام کوشیده بود از پهلو اظهارات و داعیه‌های آیت‌الله مصباح یزدی را در مورد حقانیت خشونت و دستور خشونت در اسلام رد کند. زیرا آیت‌الله مصباح یزدی در مورد "حقانیت و مشروعیت" خشونت ادعا کرده بود که همه از نص صریح قرآن و احکام شناخته شده و پایه‌ای اسلامی گرفته شده است. مثل سنگسار و اعمال قصاص در هر شکل‌اش و حلق آویز کردن. مثال هم زده بود که می‌توان پای راست و دست چپ یا بالعکس مجرم، یاغی، مرتد، مفسد فی‌العرض را برید و او را از بلندی کوه به روی زمین یا دره، یا صخره پرتاب کرد! و گفته بود هر کسی منکر این است که این اصول و این امر از متن قرآن نیست، بیاید ثابت کند! و نتیجه گرفته بود که مخالفین قصاص و اعدام و خشونت، مخالفین آیات صریح قرآنی و احکام الهی هستند. علمای اعلام، حجج اسلام، امامان جمعه و آیات عظام با طومار و سخنرانی و مقاله و فریاد به تأیید فرمایشات آیت‌الله آدم‌خوار قد راست کردند!! این جا و آن جا مخالفین هم سر بلند کردند و حتی مصباح یزدی را به مناظره فراخواندند! از جمله معترضین، روزنامه «نشاط» بود که از طریق مقاله یاد شده در ستون تریبونش، این نوع خشونت‌ها را مفایر با داده‌های حقوق بشری جهان معاصر دانست و در انطباق قوانین اسلام با دنیای مدرن خواهان حذف آن یعنی لغو مجازات اعدام شد!

بقیه در صفحه ۲

شکاف در "جبهه دوم خرداد"

در صفحه ۳

ارژنگ بامشاد

گروه‌های فشار جزئی از قدرت اصلی حاکم‌اند

وحید نیرابی

نگاهی به مواضع و واکنش‌های مطبوعات جناح اصلاح طلب درون رژیم، نشان می‌دهد که بحث در باره گروه‌های فشار و ماهیت این گروه‌ها چگونه به ابتذال کشیده می‌شود. در این مطبوعات انواع دسته‌بندی‌های من‌درآوردی در باره گروه‌های فشار ارائه می‌شود و حدس و گمانه‌زنی‌های مختلف مطرح می‌گردد. با این حال نظرسازان جناح اصلاح طلب درون رژیم و به دنبال آن‌ها استحال طلبان حاشیه نظام در فهم و بیان حقیقتی که به روشنی روز درآمده است، یا خود را بدلائل گوناگون به نفهمی می‌زنند و یا از خود ناتوانی و عقب‌ماندگی حیرت‌انگیزی نشان می‌دهند. سرمنشأ گروه‌های فشار در جامعه ما چیست؟ آیا این گروه‌ها تصادفی شکل می‌گیرند، تصادفی بسیج می‌شوند و صرفاً براساس تعصب و غیرت دینی و یا قشریت در تفکر است که چماق و چاقو را به جای منطق و کلام به کار می‌برند؟

در درک پدیده گروه‌های فشار باید به ساختار قدرت کنونی بازگشت. زیرا وجود این گروه‌ها در همه دوره‌های بحرانی همزاد نظام اسلامی بوده است. در حقیقت نگاهی به تاریخچه حضور این گروه‌ها نشان می‌دهد که هرگاه از مجاری رسمی و قانونی امکان سرکوب دگراندیشان و مخالفان ولایت فقیه تضعیف شده یا برای عقب‌نشاندن آنان کافی نبوده، سروکله این گروه‌ها در صحنه ظاهر شده است.

بقیه در صفحه ۴

دنباله از صفحه ۱ "مرتد" گشان باز دست

علمی را در مدارس کشور ممنوع کنند و موجان آن‌ها را "مرتد" و "واجب‌القتل" بشمارند. آن‌ها جرأت ندارند امروز علناً از بردگی دفاع کنند، زیرا می‌دانند که این کار به "صلحت"شان نیست. آن‌ها بعد از ده سال از مقاومت در برابر کارگران ایران، ناگزیز شدند تفشان را بلیسند و بسیاری از احکام و مفاهیم عهد بوقی فقه را که باعث تحریک کارگران می‌شد، درز بگیرند. به عبارت دیگر، از نظر آن‌ها، "اسلام" یعنی "صلحت نظام" و شرایط ادامه حکومت و سیادت روحانیت. و "مرتد" کسی است که قدر قدرتی روحانیت را زیر سؤال ببرد.

در واقع، قشری‌گری و فاناتیسم سخن‌گوینان دستگاه ولایت نیست که اینک آن‌ها را به یقه‌درانی درباره ضرورت کشتن مخالفان "اسلام" واداشته است؛ بلکه این تبلیغات، هدف‌های سیاسی مشخص را دنبال می‌کند. اولاً- آن‌ها می‌کوشند زمینه اعدام مبارزان دستگیر شده خیزش انقلابی تیرماه را فراهم بیاورند. ثانیاً- می‌خواهند با ایجاد فضای وحشت، مردم را -که اینک برای فرصت‌های بعدی کمین کرده‌اند- از دست زدن به حرکت‌های مسقیم باز دارند. ثالثاً- می‌کوشند از موجودیت گروه‌های ضریب -که بعد از قتل‌های زنجیره‌ای و حمله به کوی دانشگاه، به شدت زیر فشار قرار گرفته‌اند- نیز دفاع کنند. تصادفی نیست که مصباح یزدی اصرار دارد که کشتن "مرتد"ها تنها به عهده دولت نیست، بلکه وظیفه فردی هر مسلمان نیز محسوب می‌شود. هدف تأکیدات او ضربه زدن به شعار "حکومت قانون" خاتمی هم هست. زیرا حکومت قانون، بدون انحصار قهر در دست دولت نمی‌تواند معنایی داشته باشد. و این صریح‌ترین و سیستماتیک‌ترین مخالفت نظری است که تا کنون با شعار اصلی اصلاح‌طلبان حکومتی صورت گرفته است. همه آن‌هایی که چند ماه پیش تمامی قدرت تخیل‌شان را به کار گرفته بودند تا سرنخ "طرح‌های سعید امامی" را به سیا و موساد وصل کنند، حالا به نام دفاع از احکام شریعت، علناً از منطق آن طرح دفاع می‌کنند. چند ماه پیش، وقتی روح‌الله حسینیان، در برنامه چراغ، قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای را "ناصبی" خواند و به طور ضمنی "واجب‌القتل" اعلام کرد، مخالفت با سخنان او هنوز جرم محسوب نمی‌شد، اما امروز که مصباح یزدی -یعنی مرشد فلاحیان و حسینیان و امثال آن‌ها- علناً و با جسارتی بیشتر، همان حرف‌ها را می‌زند و مخالفت با حرف‌های او "ارتداد" خوانده می‌شود، به خوبی می‌توان دید که آمران و طراحان اصلی قتل‌های زنجیره‌ای کیانند و کجا ایستاده‌اند. آن‌ها اکنون ناگزیرند علناً از "مرتدکشی" دفاع کنند و برای آن تدارک ببینند. زیرا گمان می‌کنند تنها از این راه است که می‌توانند مردم به جان آمده را بترسانند و از دست زدن به اقدامات مستقیم بازدارند. "مرتدکشی" را فقط با به میدان آمدن هرچه وسیع‌تر "مرتدان" می‌توان درهم شکست. در جمهوری اسلامی "مرتد" به کسی گفته می‌شود که مخالف ولایت فقیه و قدرقدرتی روحانیت باشد. با این تعریف، اکثریت قاطع مردم ایران "مرتد" هستند و "واجب‌القتل". اما خود آخوندهای حاکم بهتر می‌دانند که اکثریت مردم را نه می‌شود کشت و نه می‌شود به پذیرش اعتقادات و قوانین یک جامعه قبیله‌ای شترچرانی واداشت. هرچه "مرتدکشی" علنی‌تر می‌شود، و هرچه تاریک‌اندیشی و زورگویی جمهوری اسلامی عریان‌تر می‌گردد، شرایط ادامه موجودیت ولایت فقیه نیز شکننده‌تر می‌شود. "مرتدگشان" ضعیف‌تر و زبون‌تر از آن‌اند که بتوانند در پایان قرن بیستم، روند یبدری یک ملت هفتاد میلیونی را متوقف کنند.

دنباله از صفحه ۱ ولی امر مسلمین

در پاسخ به این مدعیان "نامسلمان" بود که شخص ولی امر مسلمین سیدعلی خامنه‌ای به میدان آمد و روزنامه‌نگاران را "دروغگو، تحریف‌کننده‌گان حقایق، منحرفین و گمراه‌کننده اذهان مردم و منکر مبارزه "ملت ایران" -که همان فقها و علما باشند!- با زورگویان و چپاول‌گران و بالاخره بدتر از دزدان سرگردنه" دانست. و آنها را "به ایجاد ناامنی سیاسی و فکری متهم کرد" و یکی از مصادیق ایجاد ناامنی را انکار ضروریات دین از جمله قصاص دانست و مخالفین قصاص و اعدام را مرتد و حکم مرتد را "معلوم" یعنی اعدام اعلام کرد! در حمایت از "رهبر معظم انقلاب" ولی امر مسلمین "همه رهبرای نظام به صف شدند!! رئیس شورای مصلحت نظام، رئیس قوه قضائیه، رئیس مجلس، امامان جمعه و جماعت، فسیل‌های محترم حوزه علمیه قم و مدرسین عالی مقام همه‌ی بلاد و سایر عمامه به سرهای ریز و درشت به همراهی روزنامه‌های "کیهان" و "جمهوری اسلامی" ... و ارگان‌های "رهبر" فریاد واسلاما سر دادند و با ستایش از رکن رکین دین؛ یعنی قصاص و اعدام به میدان آمدند! آیت‌الله مهدوی کنتی گفت در اسلام اگر گریه و نماز هست، قصاص و اعدام هم هست! حاصل آن‌که دولت مردان اسلامی با دست خود نه با دست دشمنان و معاندان، سیمای خون‌ریز، بی‌رحم، شقی، آدم‌خوار و ستایش‌گر خشونت و کشتارگر رژیم جمهوری اسلامی ایران را بدون سانسور و رتوش به نمایش گذاشتند. وقتی گفته می‌شد آمرین قتل‌های زنجیره‌ای و ترورهای خارج از کشور؛ عاملین سر بریدن بختیار و فریدون فرخزاد را باید در میان آیت‌الله‌های تراز اول نظام جستجو کرد و رد پای همه‌ی "لباس‌شخصی‌ها"، "خشونت‌طلبان و آشوب‌گران"، "انصار حزب الله" و سعیدامامی‌ها مستقیماً "پشت در اتاق" رهبر معظم انقلاب سیدعلی خامنه‌ای و سایر دولت‌مردان نظام جمهوری اسلامی پیدااست، دیوار حاشای این حضرات بلند بود! می‌گفتند، این‌ها اتهام خارجی‌ها و دشمنان است!! آن دستی که گلوی شاپوربختیار هفتاد ساله را با کارد آشپزخانه می‌برد و همین کار را با سببیت تمام با فریدون فرخزاد خواننده می‌کند و می‌رود منزل فروهرها تکه تکه‌شان می‌کند، مثله‌شان می‌کند و محمد مختاری و محمد جعفر پوپنده را بعد از شکنجه با سیم لخت کابل خفه می‌کند، دستی است که از ردای گشاد این علمای اسلام‌پناه تئورسین خشونت و مجریان احکام الهی و در رأس‌شان ولی فقیه بیرون آمده است. حال می‌خواهیم نام آن دست را سعید اسلامی، امامی، قوامی، بنامیم یا هر زهرمار دیگر!!

اما صراحت دادن به ستایش از خشونت و ترسیم بریدن دست و پا و پرتاب از کوه در شرایط کنونی چه ضرورتی دارد که برای آقایان اینقدر پرنسیبی شده است؟! که موجب شده نقاب از چهره ریا و تزویر برکنند و با چنگال‌های خون‌چکان جلوی صحنه بیابند؟! آن حقیقت چیزی نیست جز ترس از انقلاب.

حقیقت آن است که طوفان در راه است و "شبح انقلاب آسمان" ایران را پوشانده است. هجده تیر و جنبش شش روزه، زمین زیر پای حکومت ایدئولوژیک را چنان به رعشه انداخته که وحشت مرگ هنوز از جان رهبران اسلامی بیرون نشده است. مردم، هزاران مردمی که به خیابان‌های پایتخت و شهرهای بزرگ ایران آمده بودند، مستقیماً به ایدئولوژیک بودن این حکومت حمله برده و به قول هاشمی رفسنجانی "عمود خیمه انقلاب"، را به زیر ضرب گرفته بودند. آن‌ها نشان دادند که ولایت فقیه را نمی‌خواهند، حکومت دینی، حکومت ملایان را نمی‌خواهند. آزادی برای‌شان ضمن این‌که نفس کشیدن را راحت‌تر می‌کند، سکوتی است برای حمله به ولی فقیه، برای حمله به خشونت‌طلبی و شقاوت علمای دینی و آدم‌کشی شریعت‌مداران اسلامی!

نظامی که آینده‌اش بر آب است و بی‌بزاری عمومی را در سیمای جامعه علیه خود می‌بینند، به لحاظ نظری کشتار و شکنجه را هم سنگ عبادت می‌ستاید. زیرا در شرایطی که دست رژیم برای انجام هر رفرمی که مردم را به خانه باز گرداند و آنان را از خواسته‌های انسانی، عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه‌شان منصرف کند، بسته است، خشونت تنها ابزار دفاعی اوست. آن‌ها همه‌ی پل‌ها را پشت سر خود خراب کرده‌اند و این در شرایطی است که خطر انقلاب را در روبرو می‌بینند! پس با مشت آهنین به میدان آمده‌اند!

نظام جمهوری اسلامی اما چنان فرسوده است که مشت آهنین او هم دیگر کارآئی سال شصت و شصت و هفت که مثل آب خوردن آدم می‌کشت، را ندارد! مقاومت مردم در همه‌ی عرصه‌ها روز به روز شکاف میان آنان را بیشتر کرده است و رخنه مردم به درون این شکاف ظرفیت کودتا و سرکوبشان را کمتر و محدودتر ساخته! آن‌ها می‌خواهند برای جلوگیری از انقلاب مردم، حمام خون به راه بیاورند، در هر صورت اما از ترس همان انقلاب مردم دست‌شان در بره انداختن حمام خون می‌لرزد و در انجام آن ناتوانند.

با هم سازش می‌کنند، با هم می‌جنگند، مردم را می‌گیرند، به بند می‌کشند، اما این خود نظام است که در باتلاقی که خود برای خود ساخته فرو می‌رود. و راه برون رفتش نیست!

بنابراین رژیمی که اسیر تناقض‌هایش هست، می‌بافد و می‌بافته‌هایش در کلاف سردرگمی رشته می‌شود! پس چاره کار خود را در اعمال خشونت سبعانه می‌بیند و بس!

حکومت ولایت فقیه که می‌کوشید ولی فقیه را

در قداست مطلق نگه دارد و او را از رودرویی با حوادث و رویدادها کنار بکشد، در شرایط طوفانی حاضر، ناچار شده است ولی امر مسلمین را هم چون طرف دعوا با مردم، روزنامه نگاران، روشنفکران و سخنگوی جناح مسلط به معرکه گیری وادار کند.

ولی امر مسلمین در اجرای وظیفه اش، با تخته کردن در روزنامه «نشاط»، تنها از اجرای حکم اعدام و قصاص و احکام خشن اسلامی دفاع نمی‌کند، او با این کار جاده هر نوع مخالفت خوانی را برای قبضه مجلس ششم هموار می‌کند تا طرفداران توسعه سیاسی را در چنبره سازش‌ها و خرابکاری‌های خود متلاشی کند. جریان دوم خرداد و در رأسش خاتمی که رویاروی خود هجده تیر را تجربه کرده، از ترس انقلاب اگرچه هنوز بر سر پلاتفرم شکست خورده خود دست و پا می‌زند، اما در مقابله با تعمیق تعرض مردم با نظام چاره را در مماشات و سکوت سازش کارانه می‌بیند. زیرا خاتمی خود با دست خویش پلاتفرمش را زندانی پذیرش ولی فقیه به عنوان چهارچوب اسلام کرده و طرفدار جامعه مدنی اسلامی است و با این مقدمات طبیعی است که نمی‌تواند در مقابل تعرض به احکام الهی بی‌طرف بماند. او مثل سایر دولت‌سردان وحشت زده از اراده انقلابی مردم می‌خواهد نظام را از سقوط نجات دهد و نمی‌تواند با پذیرش درهم شکستن قوانین پایه‌ای نظام، جاده را برای متلاشی کردن آن صاف کند. او در شرایط آچیزی که دارد با آن که می‌بیند از مردم هر روز دورتر شده و حتی از پایه خودش فاصله می‌گیرد، به عنوان یک سرباز در خدمت نظام بخشی از ارکستر علمای آدم‌خوار را تشکیل می‌دهد که برای واپس راندن انقلاب و خفه کردن مردم آزادی‌خواه و عدالت‌جو نواخته می‌شود.

اما نه سازش و نه جنگ جناح‌های رژیم جمهوری اسلامی ایران قادر نیست رژیم پوسیده در حال تجزیه را از مرگ محتوم نجات دهد اگر حتی صدها «نشاط» بسته شوند و سینه عاشق انسان‌ها بوسيله علمای انسان‌ستیز غرقه‌ی خون!

از صفحه ۱ شکاف در جبهه دوم خرداد

مصاحبه‌ی احمد منتظری با نشریه «پیام هاجر»، بهانه‌ای شد تا مهدی کروبی، دبیر مجمع روحانیون مبارز، با انتشار نامه‌ای علنی، به فرزند منتظری پاسخ دهد. نامه‌نگاری کروبی و پسران منتظری، پای‌علی‌اکبر محتشمی، مجیدانصاری و حمیدانصاری از مجمع روحانیون مبارز را نیز به میدان کشید. علی‌اکبر محتشمی، با را از ملاحظات سیاسی نیز فراتر گذاشت و با نوشتن نامه‌ی توهین‌آمیزی به شخص منتظری، از او خواست، خودش وارد صحنه شود. نامه‌های اعضای روحانیون مبارز با شادمانی در روزنامه‌های «کیهان» و «جمهوری اسلامی» به چاپ رسید. روزنامه «رسالت» از تجزیه نیروهای خط امام به اصول‌گرایان و ائتلاف‌گرایان خبر داد. اما این نامه‌ها در روزنامه‌های «دوم خرداد» انعکاس نیافت و حتی روزنامه «صبح‌امروز» در یکی از سرمقاله‌های خود به باران خویش انتقاد کرد که چرا مسائل فرعی جامعه را پیش کشیده‌اند و تلاش می‌کنند مسئله اصلی و اساسی جامعه یعنی قتل‌های زنجیره‌ای را به فراموشی بسپارند.

طرح چنین مسائلی فوراً این سؤال را پیش می‌آورد که هدف کروبی و یارانش از این اقدام جنجالی چه بود؟ آیا او نمی‌توانست با یک تلفن به احمدمنتظری تذکر بدهد که از طرح چنین مباحثی در شرایط کنونی جلوگیری کند؟ آیا او نمی‌توانست در یک نامه خصوصی به پسران منتظری یادآوری کند که نقطه‌نظرانشان مورد قبول مجمع روحانیون مبارز نیست و یا طرح‌شان فعلاً به صلاح نیست؟ چرا. او نه تنها از این طرق، بلکه از هزار راه دیگر می‌توانست مانع گر گرفتن بحثی شود که مورد استقبال شدید روزنامه‌های طرفدار خامنه‌ای و نماینده‌گان رقیب در مجلس شورای اسلامی، شده است. بنابراین در این اقدام جنجالی باید سزای نهفته باشد و پیامی درکار باشد. کروبی و یارانش با این اقدام چند هدف را هم‌زمان دنبال می‌کنند.

اول آن‌که به رهبر رژیم و جناح قدرتمند او پیام داده‌اند که در حفظ خط‌قرمزهای رژیم یعنی «حکومت دینی»، «دفاع قاطع از ولایت مطلقه فقیه» و «حمایت از ولی فقیه حاضر»، کاملاً متعهد هستند. این امر بویژه در شرایط پس از هجدهم تیرماه از اهمیت اساسی برخوردار است. آن‌ها هم چون همگان دریافته‌اند که رهبر رژیم پس از آن حوادث، مشروعیت مذهبی‌اش را نیز بطور کامل، حتی در میان پاره‌ای از طرفداران رژیم و در میان روحانیون از دست داده است. در چنین شرایطی مطرح شدن منتظری بعنوان بزرگترین خطر در این حوزه و مهمترین رقیب می‌تواند «عمود خیمه انقلاب اسلامی» را با دشواری‌های جدی روبرو سازد و از این طریق شرایط سرنگونی حکومت اسلامی را مهیا سازد. آن‌ها بر این عقیده‌اند که اگر خامنه‌ای بیش از حد ممکن تضعیف شود، ممکن است کلیت نظام - که آن‌ها نیز در حفظ آن منافع حیاتی دارند- به خطر یفتند. همین ترس از سرنگونی و شبح هجده تیرماه است که شکاف در «جبهه دوم خرداد» را بوجود آورده است. از یک‌سو (کارگزاران سازندگی) و وابستگان رفسنجانی از «خط‌امامی»‌ها دور می‌شوند و در صد نزدیک به روحانیت مبارز برآمده‌اند. این امر را در سخنان هفته‌های اخیر رفسنجانی، مواضع دبیرکل «حزب کارگزاران» و در موضع‌گیری نمایندگان وابسته به این حزب در مجلس در مورد نظارت استصوابی بخوبی دیده‌ایم. و از دیگر سو یک جریان مخالف ولایت خامنه‌ای در میان این جبهه در حال شکل‌گیری است. شاخص‌ترین این مخالفین طرفداران منتظری هستند که در میان «جبهه دوم خرداد»‌ها از نقش و وزن بالایی برخوردارند. رشد این روند پس از افشای قتل‌های زنجیره‌ای و نقش مستقیم وزارت اطلاعات در آن و جنایت کوی دانشگاه تهران و دانشگاه تبریز و روشن شدن نقش نیروی‌های تحت فرمان رهبر در آن‌ها، بخوبی مشهود است. برای این نیروها، پیگیری پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای و روشن شدن تمامی ابعاد آن، ریسمانی است که رهبر رژیم را به میانه میدان می‌کشاند. موضع‌گیری موسوی‌خوینی‌ها در افشای نامه سعیدامامی، و اعتراضات روزنامه‌های «صبح‌امروز» و «خسرداد» به مواضع اخیر کروبی

و دیگران را باید در این راستا ارزیابی کرد. روشن است که اگر این وضعیت ادامه یابد، یک نیروی روحانی مهمی جدا از جریان خاتمی و جبهه او که پس از هجده تیرماه به خامنه‌ای نزدیک شده‌اند، شکل خواهد گرفت. که در رأس آن مجتهدی همچون منتظری خواهد بود. شکل‌گیری چنین نیرویی، گرایش سوم را نیز به خود نزدیک خواهد کرد و زمینه شکل‌گیری ائتلاف با نیروهای ملی-مذهبی و ایجاد «وفاق ملی» که این روزها از هر سو مطرح می‌شود، برجسته‌تر خواهد شد. و این امر باعث خواهد شد تا خاتمی و یاران و مشاوران نزدیکش هر چه بیشتر به ائتلاف با خامنه‌ای و حمایت از او گرایش یابند و در این روند نیز امتیازاتی نیز بگیرند. چنین تحولاتی، کروبی و یارانش را واداشته است تا با مرزبندی قاطع با منتظری، یک‌بار دیگر همچون ده سال پیش، در کنار هیئت‌مدیره اصلی نظام اسلامی بایستند و از خامنه‌ای در مقابل مخالفتش و جنبش مردمی فعالانه حمایت کنند.

اما حملات کروبی و یارانش به فرزندان منتظری تنها از زاویه بالا صورت نمی‌گیرد. آن‌ها از افشای حقایق نگرانند که پای خودشان بعنوان قدرتمندان دهه‌ی اول انقلاب اسلامی، را به میانه‌ی میدان می‌کشاند. در نامه‌های پسران منتظری به صراحت اختلافات منتظری و خمینی چنین عنوان شده است: «اعتراض به کیفیت بازرجویی و غیرعلنی بودن محاکمه سیدمهدی هاشمی؛ مخالفت با تداوم جنگ ایران و عراق؛ اعتراض به اعدام، شکنجه، و زندان‌های طول‌المدت؛ موضع‌گیری در مورد قتل مشکوک روشنفکران و تقاضا برای پیگرد جدی و شناسایی عوامل آن». طرح قتل‌عام زندانیان سیاسی که جان ده‌ها هزار زندانی سیاسی را گرفت و مسئولیت رهبران رژیم در تداوم جنگ ایران و عراق که صدها هزار کشته و زخمی و ویرانی وحشتناکی به جای گذاشت، مسائلی نیستند که اگر مورد بررسی مجدد قرار گیرند، رهبران مجمع روحانیون مبارز بعنوان سکانداران دولت در آن زمان بتوانند، از زیر بار جنایات خود شانه خالی کنند. از این رو آن‌ها با اصرار تمام روی همان سناریوی گذشته پای می‌فشارند تا ماجرای پیگیری قتل‌های زنجیره‌ای و رسوائی وزارت اطلاعات به ماجراهای گذشته تسری پیدا نکنند. زیرا در آن حالت، «گر حکم کنند که مست گیرند، در شهر هر آن چه هست گیرند».

اما جدا از جنبه‌های سیاسی این ماجرا، موضع‌گیری‌های اخیر مهدی کروبی بعنوان دبیرکل مجمع روحانیون مبارز و یا مجیدانصاری بعنوان رهبر فراکسیون دولت در مجلس، در قبال حسین علی منتظری نشان داد که ادعای طرفداری اینان از حقوق مردم و یا اصلاح طلب خواندن خودشان، تا چه حد مسخره و بی‌معناست. آن‌ها نشان دادند که در حکومت دینی، حتی باصطلاح اصلاح‌طلبان‌شان نیز برای حفظ منافع خود حاضرند نه تنها حقوق اولیه مردم را لگدمال کنند، بلکه حتی مسلم‌ترین سنن مذهب حاکم را نیز زیر پا بگذارند. ظاهراً حق اجتهاد و آزادی اجتهاد در مذهب شیعه سنت محکم و شناخته‌شده‌ای است. و اگر قرار باشد مجتهدی پیدا کنند که مصداق برخورداری از این حق اجتهاد باشد، منتظری از کسانی است که در صلاحیت مجتهد بودنش تردیدی نمی‌توان کرد. ولی وقتی همین مجتهد و مرجع تقلید در چهارچوب قوانین جمهوری اسلامی اعلام نظر می‌کند، «اصلاح‌طلبان» و تمامیت‌خواهان رژیم در مقابل او متحد می‌شوند و برای خفه کردن‌ش از هیچ اقدامی نیز دریغ نمی‌ورزند. این نشان می‌دهد که در یک حکومت دینی، آزادی اندیشه و حتی آزادی اعتقادات مذهبی و بیان آن‌ها، حتی برای یک مجتهد مسلم با معیارهای خود حکومتان امکان‌پذیر نیست، تا چه رسد به آزادی اندیشه و بیان دگراندیشان و مخالفان رژیم.

مهم‌ترین مشخصه‌های قدرت در ارتباط با این گروه‌ها دو فقره است: اولاً قدرت حاکم یک قدرت ایدئولوژیک است، یعنی از طریق مقید و محدود ساختن مردم به پیروی از فرامین برخاسته از یک تفسیر مجاز و رسماً مقبول می‌تواند دوام بیاورد. از سوی دیگر منطق هستی اجتماعی با هیچ فرمان ازلی و از پیش مقدر نمی‌تواند سازگار باشد - در هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند! - دستگاه روحانیت برای این که حلقه پیوند دین و قدرت سیاسی باشد، باید ایدئولوژیک باشد، و حکومتی که ایدئولوژیک باشد همواره مخالفت فعالی در برابر خود برمی‌انگیزد که باید سرکوب شود. به مجرد این که دیگر اقتناع برای تحمیل مقیدات و کائنات یک تفسیر خاص و ویژه از ایدئولوژی حاکم کافی نباشد و نتواند ماهیت سرکوبگرانه آن را لاپوشانی کند، وجود گروه‌هایی خاص و ویژه برای این سرکوب الزامی است. این گروه‌ها به ویژه از آن رو لازمند تا خلا موجود در رابطه بین قدرت و مردم در حوزه‌هایی را پر کنند که معمولاً قلمرو جامعه مدنی بشمار می‌رود. زن کارمند یک اداره دولتی برای حفظ اشتغال خود ممکن است شئون اسلامی را در محل کار رعایت کند، اما تضمینی وجود ندارد که هنگام سینما رفتن هم حتماً این قیودات را بپذیرد، پس به افرادی نیاز است که برای درس عبرت دادن به جامعه و یادآوری مخاطره آمیز بودن طرد شئون تحمیلی نظام در حوزه رفتارهای اجتماعی، این زن را حتی اگر حامله باشد، از بالکن سینما به پائین پرتاب کنند - همان کاری که حزب الهی‌ها به نام امر به معروف و نهی از منکر در سینما قدس مشهد کردند. بنابراین حکومت ایدئولوژیک مذهبی به عنوان عقب‌مانده‌ترین شکل حکومت ایدئولوژیک که تاریخ مدرن به خود دیده است، ناگزیر است گروه‌های فشار و سرکوب ویژه‌ای برای تحمیل بایدها و نبایدهای خود ایجاد کند. هر چه این قدرت منزوی‌تر، منفورتر و نیازمند سرکوب شدیدتری باشد، نقش این گونه گروه‌ها در تأمین امنیت آن و ایجاد رعب و وحشت در جامعه وسیع‌تر و عمیق‌تر است. و هر چه این روند تداوم یابد، پیوندهای درونی قدرت و دسته‌های فشار تنگ‌تر، حلقه‌های آن متنوع‌تر و ماهیت آن حرفه‌ای‌تر، سازمانیافته‌تر و جنایتکارانه‌تر است؛ بگونه‌ای که دیگر نه تنها تمایزی میان قدرت واقعی و دسته‌های فشار باقی نمی‌ماند، بلکه این گونه دسته‌جات فاشیستی به تجسم عریان اعمال قدرت حاکم تبدیل می‌شوند و جزئی اساسی از دستگاه رسمی سرکوب را می‌سازند. به عبارت دیگر مهم‌ترین مختصه حکومت ایدئولوژیک-مذهبی در دوره بحران احتضار برداشته شدن مرز بین دستگاه‌های سرکوب رسمی و غیررسمی، یعنی میان گروه‌های فشاری است که به نام قانون و گروه‌های فشاری که ورای قانون اعمال زور می‌کنند.

حتی همان گزارش مثله شده کمیته تحقیق شورای امنیت ملی نیز به روشنی نشان داده است که در نظام جمهوری اسلامی میان دسته‌های رسمی سرکوبگر

نظیر سپاه، نیروهای انتظامی، بسیج، وزارت اطلاعات، یگان‌های ویژه سرکوب، نیروی ویژه پاسدار ولایت(نویو) و چماقداران غیررسمی انصارحزب الله مرز عبورناپذیر و قابل تمیزی وجود ندارد: آن‌ها به سادگی به هم تبدیل می‌شوند. برخی از عوامل چماقدار که در جریان حوادث ۸ تیر از سوی دانشجویان دستگیر شدند، دستبند و کارت شناسایی ماموران انتظامی داشته‌اند.

ثانیاً، علاوه بر خصلت ایدئولوژیک- مذهبی قدرت حاکمه به عنوان یک منشاء تولید و بازتولید گروه‌های فشار، تضاد اصلاح‌ناپذیر ساختار قدرت نیز ایجاد شبکه‌های سرکوب نیمه‌رسمی و غیررسمی فشار را الزامی می‌سازد.

جمهوری اسلامی یک نظام ولایی و خلیفه‌گری است که روکش نازکی از جمهوریت بر سر خود کشیده است بدون آن که بتواند آن را تحمل کند. تضاد بین خلافت و جمهوریت، تضاد بین انسان جامعه‌مدنی و امت بی‌حق و حقوق جامعه ولایی، بین آحاد مردم به مثابه شهروندان دارای حقوق مساوی در برابر قانون و توده مسلوب‌الحق و محروم از هر گونه حمایت قانونی است. این تضاد اکنون به ایجاد دو قدرت موازی در جامعه ما انجامیده است که یکی از آن‌ها از نقطه نظر اعمال حاکمیت، صوری، و دیگری - از همین منظر - واقعی است. قدرت حقیقی در جامعه ما را کماکان خامنه‌ای در دست دارد. او وزارت خارجه خود را دارد که در رأسش ولایتی ایستاده است، وزارت اطلاعات خود را دارد که در رأسش فلاحیان قرار گرفته است، سپاه، ارتش، نیروهای انتظامی در دست اوست، رادیو و تلویزیون در دست اوست، عظیم‌ترین شبکه اقتصادی خاورمیانه مرکب از بنیاد مستضعفان و چندین بنیاد پر قدرت دیگر در دست اوست. خامنه‌ای علاوه بر همه این‌ها، براساس قانون اساسی جمهوری اسلامی فرمانروایی است برتر از قانون که به هیچ قانونی، منجمله قانون اساسی متعهد نیست. قانون اساسی با مطلق کردن قدرت ولایت، خود را مطلقاً بی‌اعتبار کرده است و پس همانقدر که قانون است، ضد قانون هم هست. بنابراین سرچشمه اعمال قدرت در جامعه ما نه تنها گروه‌های فشار را بلاموضوع نمی‌سازد، بلکه آن را عمیقاً می‌طلبد. وقتی قانون عین بی‌قانونی است، چرا مجری قانون باید حتماً در چارچوب موازین قانونی عمل کند؟ اگر قانون می‌گوید، فرمانروا برتر از من است، چرا شیوه‌های اعمال قدرت فرمانروا باید لزوماً متعهد به قانون باشد؟ وقتی قانون ساز چماقداری می‌زند، چرا باید حضور چماقدارانی که به این ساز می‌رقصند، عجیب باشد؟

دولت اصلی در ایران دولت خامنه‌ای است، نه خاتمی. برای این که منشاء و مشروعیت دولت و قدرت در ایران خواست و اراده ولایت‌فقیه است، نه خواست و اراده مردم. و بنابراین نهادهای انتخابی - نظیر نهاد ریاست جمهوری نیز - تا جایی حق و مجال حضور دارند که تابع صرف نهادهای اصلی و غیرانتخابی حاکم باشند. از آن جا که آگاهی مردم به

بی‌حقی خود اصلی‌ترین دشمن نظام خلافت است، جمهوری اسلامی دو دهه ماهیت خلافت را با شکل جمهوری پوشاند و تضاد آن را هرگاه که سرباز کرد بویژه به کمک دسته‌های چماقدار عقب راند. چرا که درست دسته‌های چماقدار و نه دستگاه‌های رسمی سرکوب‌اند که مطلوب‌ترین ابزار ولایت‌فقیه برای عقب‌راندن تبعات ساختاری حق رأی ناشی از هر گونه جمهوریت هستند. این دسته‌ها درست به خاطر غیررسمی بودن خود بهتر از نهادهای رسمی می‌توانند در حوزه‌هایی دست به سرکوب حق انتخاب مردم بزنند که هیچ گونه محمل قانونی برای آن وجود ندارد. وانگهی سرکوب تبعات جمهوریت به وسیله نهادهای اخص جمهوریت نیازمند ویژگی‌های خاصی است که اصلی‌ترین فقره‌اش که همانا موجودیت یک جمهوری واقعی باشد، در کشور ما وجود ندارد.

بنابه همین دو مقوله‌ای که شرح آن رفت، هیچ مبارزه‌ای با گروه‌های فشار در ایران به جایی نخواهد رسید، مگر این که منشاء اصلی آن‌ها یعنی دستگاه ولایت نابود شود؛ دین از دولت جدا گردد، سرکوب جامعه مدنی به وسیله دولت ایدئولوژیک مذهبی پایان یابد، فرمانروا تابع قانون شود و یک نظام جمهوری واقعی شکل بگیرد. مبارزه با گروه‌های فشار برای آنان که قصد خودفروشی و دگرفریبی ندارند، تنها می‌تواند عبارت باشد از سرنگونی نظامی که بنابه تعریف مجموعه‌ای است از باندها و دسته‌های فشار. الله‌کرم‌ها، سرتیپ نقدی‌ها و سردار صفوی‌ها همه سربازان ولایت‌فقیه و فرزندان اسلام او هستند. بیت خامنه‌ای سرمنشاء هدایت توطئه‌ها و حملات دسته‌های انصار حزب الله است. بنابراین تنها تبعیت محض از دستگاه ولایت‌فقیه در کلیه حوزه‌های سرریز تضاد ساختاری بین خلافت و جمهوریت است که می‌تواند حضور علنی دسته‌های فشار غیررسمی این دستگاه را کاهش دهد و آنها را به زیرزمین‌ها، «تاریک‌خانه‌های اشباح» و شکنجه‌گاهها عقب براند. یا تبعیت محض! یا سرکوب خشن به وسیله انصار رهبر! این است واقعیت ماجرا.

بنابراین ادعاهای اصلاح‌طلبان مبنی بر این گویا ریشه‌های گروه‌های فشار در کشور ما با وجود خامنه‌ای و دستگاهش به تدریج خواهد خشکید و گروه‌های شناسنامه دار جای آن‌ها را خواهد گرفت، توهم و خاک پاشیدن به چشم مردم است. گروه‌های فشار یعنی چماقداران دستگاه ولایت‌فقیه. نابودی این گروه‌ها در گرو نابودی دستگاه ولایت‌فقیه و این خود مستلزم برافکندن قدرت واقعی در جامعه است. تا زمانی که این قدرت واقعی اما غیرقانونی به نام قانون فرمانروایی می‌کند، و با توده انبوه ناراضیان رویروست، گروه‌های فشار نه تنها از بین نخواهند رفت، بلکه بیش از پیش تقویت خواهند شد و دایره اعمال سیاه و تالانگری‌های خود را وسعت خواهند بخشید. همه آنانی که واقعاً قصد اصلاح مملکت را دارند بهتر است به جای وعده‌های توخالی دادن به خود و به مردم، به فکر طراحی یک استراتژی جامع برای نابودی نظام خلافتی باشند.